

جامعه بی‌محابا پیش می‌رود و ما عقب می‌مانیم

واقعاً، پریزردن وجود دارد، وجود داشته است. آن‌قدر وجود داشته که اینها داغان شده‌اند. یا اینکه باید ایجاد انگیزه کرد. چطور باید ایجاد انگیزه کرد؟ باید شرایط را برای همه فراهم کرد. این مربوط به گروه و قشر خاصی نیست. سینما برای گروه و قشر خاصی نیست. ما در اصناف مختلف، مثلا عضو صنف‌های مختلف شدیم که مستقیم با صنف کار کنیم. مشکلات‌مان را از طریق صنف حل کنیم و حرف‌مان از طریق صنف جلو برود. هیچ‌کدام از اصناف نمی‌توانند کاری کنند. این همه کارگردان دارد که همه بیکار هستند. این همه صابردار دارد که به نوعی بیکار هستند. فیلم‌بردار، منتقد، بازیگر و... این همه بازیگر هستند، همه باید کار کنند، ولی باز می‌بینید... علت اول سؤال شما، بی‌انگیزگی و خسته‌بودن از این است که می‌بینید جایی ندارید که حمایت کند. حمایت گروهی نکنند، حمایت صنفی کند، همه ما دور صنف جمع شده‌ایم. فرق نمی‌کند چه کسی در این صنف است، همه باید یکسان دیده شوند و برای همه باید کار کرد. وقتی می‌بینید گروه خاصی وارد ماجرای می‌شوند، کاری می‌گیرند و تمام می‌شود، بقیه در این طرف سرگردان هستند. در تمام زمینه‌ها وقتی نگاه می‌کنید، انسجام وجود ندارد. ما منسجم نیستیم، یک حرف نداریم. هرکس راه خودش را می‌رود، می‌خواهد فقط گلیم خودش را از آب بیرون بکشد.

❖ واقعیت این است که شاید گفتش لازم است.

الان گروهی خاص کار می‌کنند، گروه عظیمی اصلا نیستند و فراموش کرده‌اند. آنها هم اصلا رغبتی ندارند که واکنش نشان دهند؛ اصلا دیگر واکنش هم ندارند.

❖ بله، دلسرد شده‌اند.

خیلی دلسرد شده‌اند. جامعه ما الان جامعه سردی شده است. جامعه‌ای که باید در آن وحدت می‌بود، جامعه‌ای که باید عشق در آن موج می‌زد، جامعه‌ای که همه خودشان را در آن می‌دیدند. وقتی ببیند، طبیعتا انگیزه‌ای ندارند برای اینکه مشارکت...

❖ خانم درخشند، چطور است که مثلا در دولت‌های مختلف شما را دعوت می‌کنند که برای هیئت انتخاب جشنواره حاضر باشید، داور فلان جا باشید، اما در زمان فیلم‌ساختن، این اجازه را نمی‌دهند؟

اجازه نمی‌دهند. واقعاً برای خودم سؤال شده بود. امسال نرفتم. فکر کردم مگر می‌شود فیلم‌سازی را دعوت کنید که در جشنواره شما حضور داشته باشد و کارها را جلو ببرد، داور باشد و نظر بدهد، ولی وقتی خودش بخواهد کار کند، بگویند نه، این کار را نکن. این را نمی‌توانی بسازی. نمی‌دانم چطور می‌توانیم به کسی بگوییم این را می‌توانید بسازید یا نمی‌توانید بسازید.

❖ پروانه ساخت و این مجوزها گذشت واقعا.

بارها و بارها در جلسه‌های شورا‌های مختلف، این مسئله مطرح شده است که پروانه ساخت برای چیست؟ هرکس، مسئول فیلمی است که می‌خواهد بسازد.

❖ اگر کسی شکایت داشت، شکایت کند.

بعدا شکایت کند، در زمان اگراکش... واقعیت این است کسی که می‌داند می‌خواهد چه کند، نیاز ندارد پروانه داشته باشد. در هیچ کجای دنیا، پروانه نیست. حتی پروانه نمایش هم دیگر نیست، فقط درجه‌بندی سنی است.

❖ شما قرار داد را با سینما می‌بندید.

دقیقا. وقتی شما این‌طور جدا می‌کنید، طبیعتا آنچه مطلوب است، پیش نمی‌آید. زمانی می‌تواند همه چیز خوب جلو برود که همه صداها شنیده شود. همه در کنار هم، معنا پیدا کنند. همه چیز برای همه باشد. این اواخر، برنامه‌ای برای این نلسون ماندلا بود، جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان داشتند.

❖ کجا بود؟

آفریقای جنوبی. برای فعالیت هنری برای کودکان قرار بود جایزه عمر دستاورد هنری بدهند به من. فکر کنید، این آدم بزرگ، آدمی به اسم ماندلا. ۲۷ سال تمام در زندان است، ۲۷ سال تمام‌ها همه نوع چیزی سر او و گروهش می‌آورد. وقتی از زندان بیرون می‌آید، می‌پرسند: «می‌خواهید چه کار کنید؟ چه کار کنیم که جواب اینها را بدهیم؟». می‌گوید: «اصلا نمی‌خواهم جواب کسی را بدهم. می‌خواهم ببخشم». برای چه می‌بخشد؟ به خاطر آن بچه که الان در آنجا زندگی می‌کند؛ چون او باید رشد کند، باید ادامه دهد، باید حرکت کند. «من می‌بخشم، به خاطر آینده آن بچه‌ها، چون از من گذشت. آینده آنها خیلی مهم است. چون با رفتن به طرف این بخشش، می‌توانیم به آن آینده برسیم، به آنچه می‌خواهیم، برسیم». بنابراین آنچه اهمیت دارد، شنیدن صدا‌های مردمی است که در این جامعه زندگی می‌کنند ولی امکانات لازم را ندارند.

❖ بله، چون از بیرون که می‌گویند خانم درخشنده که در خیلی از شوراهاست، پس دیگر مورد تأیید است و از خودشان است، چرا فیلم نمی‌سازد؟

من علاقه‌مند به سینما هستم ولی وقتی جشنواره می‌شود، جشنواره‌ای است که به خاطرش زحمت کشیدیم و درست کردیم، به اسم فجر. این جشنواره هم همیشه دچار مشکل است. یک بار ملی می‌شود، یک بار بین‌المللی می‌شود، یک بار این از آن جدا می‌شود. ما برای این جشنوار می‌خواهیم باشیم و کار کنیم. بالاخره وقتی زمان جشنواره می‌شود، وقتی فیلم‌ها ساخته می‌شوند، بالاخره عده‌ای می‌آیند و فیلم می‌سازند. عشق آنها این است که فیلم‌هایشان دیده شود. ولی وقتی جشنواره تمام شد، دلتان می‌خواهد فیلم بعدی را بسازید. وقتی نمی‌توانید فیلم بسازید، طبیعی است که گوشه‌گیری می‌کنید. وقتی ۹ سال فیلمم را نساختم... فقط آموزش‌شکارم را حفظ کردم.

❖ الان آموزش‌گاه برقرار است؟

بله، به خاطر اینکه بچه‌ها برای فیلم می‌بندند؛ برای بازیگر، برای کلاس‌های مجری‌گری و برای دوبله؛ بچه‌های کوچک از شش، هفت سال تا ۱۶ سال. اینها برابرم ارزشمند هستند. کلاس‌های فیلم‌نامه هم هست که الان آقای توحیدی هستند. نیاز داریم واقعا گروه جوانی بیایند با ایده‌های تازه. من این کلاس‌ها را ایفقا کردم و نگه داشتم. کلاس بچه‌ها را هم همین‌طور نگه داشتم. الان تئاتر بازی می‌کنند. الان با عشق، برنامه خود را اجرا می‌کنند. من عاشق این مملکت هستم، عاشق این کار و راهی هستم که انتخاب کرده‌ام. ولی الان خسته‌ام.

❖ نه دیگر، خسته نباشید. این‌ا شاء‌الله که اتفاق‌های بهتری بیفتد. دیدن شما در این شرایط جالب نیست اصلا. حتما دوستانی که می‌بینند، می‌دانم که برنامه را می‌بینند، به نظر باید دلجویی کنند، نه از شخص شما، از همه فیلم‌سازی که شرایطش را الان ندارند که فیلم بسازند.

دقیقا. حرفم الان در مورد همه است. همه فیلم‌سازی که در خانه هستند.

❖ خیلی زیاد هستند.

خیلی، ما ۴۰۰ کارگردان داریم، چند نفر کار می‌کنند؟

❖ خیلی کم. البته فکر کنم بیشتر از ۴۰۰ نفر شده‌اند.

خیلی بیشتر شده‌اند. این برای زمانی است که در جریان شورا بودم.

❖ مثلا پیشگامان... چون قبل از انقلاب که فیلم‌سازان به آن شکل استاندارد واقعا نداشتیم. شروع ما‌چرا با خود شما بود. خانم میلانی، خانم بنی‌اعتماد... نگاه کنید، شما سه نفر در دهه ۶۰...

هیچ‌کدام نیستند.

❖ شما این همه فیلم در دهه ۶۰ ساختید. فیلم‌های مؤثر می‌ساختید. بز شما را می‌داندند که به زن بها می‌دهیم، کارگردان زن داریم. الان از شما سه نفر، کدام‌تان فعال هستید؟

هیچ‌کدام. خانم حکمت هم بود راستی...

❖ بله، ایشان که بعد از شما آمدند. همین‌طور آقایان، فرقی ندارد. کلی از آقایان که همین کار خدمت‌شان بودیم. مثلا آقای سجادی، الان چه کار می‌کنند؟ آقای زکان، معصومی و...

آقای معصومی، همیشه دلم می‌خواهد اگر من کار نکنم، خسرو معصومی کار کند. آن‌قدر که کارهای این آدم را دوست دارم، آن‌قدر شخصیت او را دوست دارم. آن‌قدر به عشق او احترام می‌گذارم.

❖ ان‌شاء‌الله همین‌جا در خدمت ایشان باشیم، به‌زودی، ولی وقتی شرایط برای همه فراهم نیست و امکانات را اختصار یک بخش قرار می‌گیرد، این می‌شود که خانم درخشنده از بیرون به نظر می‌آید ایشان که نباید مشکلی داشته باشد، مشکلی دارد و ۱۰ سال است که کار نکرده است، خودش هم نخواستہ کار نکند، مجبور شده به این وضع. متأسفم که این‌طور است، خیلی خیلی امیدوارم خود دوستان از تمام کارگردانی که استخوان ترک‌اندند در این کار دعوت کنند، شما در اوج تجربه هستید، در اوج آمادگی برای ساختن هستند. دیگر دوستان هم همین‌طور البته بعضی، زیربنایی کار می‌کنند، به‌رحال باید فضایی برای خودشان ایجاد کنند؛ چون فقط نمی‌شود کار نکرد و در گوشه‌ای نشست.

نمی‌شود. آتهایی هم که زیربنایی رفته‌اند با فلاکت رفتند و کار کردند. حق دارند این کار را کنند، چون این مسیر را انتخاب کرده‌اند. بالاخره زحمت کشیده‌اند، باید می‌رفتند. بعد همه مشکلاتی که سرآه‌اشان است، چرا باید این اتفاق‌ها بیفتد؟ آنها هم فیلم‌ساز هستند و کار می‌کنند. زحمت کشیده‌اند، اما نمی‌ساخته‌اند، به آن طرف برده‌اند، مورد علاقه بود، جایزه گرفتند. بعد که می‌آیند، با خیلی مسائل دیگر روبه‌رو می‌شوند. اینها هم واقعا جای تأسف است.

❖ بله، شما در مورد دو سه فیلم خود، هیچ نگفتید، ولی دو فیلم متفاوت هم در یک سال دارید: عبور از غبار و زمان از دست‌رفته. زمان از دست‌رفته که فیلم به‌خصوصی است، به لحاظ فنی و مضمونی در سینمای شما. آنجا از خانم ساناز صحتی استفاده کردید، همسر آقای براهنی که پسر آقای براهنی هم فیلم‌پریسر را دارد. چطور خانم صحتی را برای بازی آوردید؟

ایشان بازی نکرده بودند. من یک فیلم‌نامه خاص داشتم با موضوع زنانی که پزشک زنان و زایمان هستند و بچه‌های دیگران را به دنیا می‌آورند، اما خودشان بچه‌دار نمی‌شوند و نازا هستند. درحالی‌که شوهرانشان این نقش را بر عهده می‌گیرند، بقیه را حل می‌کنند. مشکل خودشان را هم حل کنند. من زنی را می‌خواستم این نقش را بازی کند که بازی نکرده باشد. می‌خواستم چهره خیلی نوتری داشته باشد. چهره‌ای که به‌نوعی عقیم است. چهره خاصی را می‌خواستم، در عین حال که زیباست ولی این را در چهره‌اش داشته باشم. خانم صحتی مترجم بود، من هم ترجمه‌هایش را می‌خواندم. خلاصه همه‌دیگر را پیدا کردیم و با هم صحبت کردیم، برای این نقش. ایشان خیلی شبیه بازیگر مورد علاقه‌ام وینین لی هستند...

❖ جالب بود بازی کردن ایشان.

ایشان بعد از صحبت‌ها، خیلی سخت توانست اجازه بگیرد، بیاید و فیلم را کار کند. با هم کار کردیم، نیمه‌های کار بودیم که ارشاد به‌نوعی نمی‌خواست فیلم با این بازیگر ساخته شود... ولی من ادامه دادم، فیلم هم ساخته شد. فیلم خیلی متفاوتی است، به لحاظ نگاه به جایگاه زن، به بحث زن و نوعی از تفهیمش. اینکه اصلا به‌عنوان یک زن و جایگاه زن، چه می‌توانستیم داشته باشیم و چه می‌توانستیم بگوییم؟ رنج‌هایی که زن در جامعه ما داشت، حالا نمی‌توانست بچه هم داشته باشد. نازا و عقیم بود. حالا می‌بایست همسر دیگری اختیار شود که او بچه داشته باشد و در کنار این زن... یعنی تحقیر یک انسان، به واسطه اینکه نمی‌تواند زایشی داشته باشد. زایش جسمی داشته باشد. مشکل این بود که این زایش، در درون انباشته می‌شود. اتفاق افتاده بود که من نوشندم آن بزرگ دنیا فارغ از اینکه زن باشند یا مرد هم اتفاق افتاده است. فرقی نمی‌کند. این زایش باید در اندیشه باشد، فقط جسم که کافی نیست.

❖ بله، فیلسان نقاش و...

بله، همه زایش داشتند. این را هم می‌خواهد بگوید زایش من. چیزی است که در اندیشه من است. تو باید این را بپذیری که من، صاحب اندیشه‌ای هستم که می‌تواند این را با وجود بیابورد. حالا این را در شکل ظاهری خود، در درون بچه‌ای که پدرومادرش را به نوعی از دست داده بود، او از گذشته‌های دور، همیشه این بچه را می‌دید در ذهنش. ولی شبیه به آن را در واقعیت پیدا کرده بود.

❖ یک سؤال شخصی دارم. اگر دوست ندارید پاسخ ندهید. این میزان از توجه شما به کودکان و خانواده از کجاست؟ به هر حال هرکس انتخابی دارد. برخی ازدواج نمی‌کنند، بعضی ازدواج می‌کنند اما دوست ندارند بچه‌دار شوند، جدا از اینکه می‌توانند یا نه. انتخاب شخصی شما در زندگی، مشخص بوده است. فکر می‌کنم ازدواج نکردید و فرزندی هم ندارید. این میزان توجه شما به خانواده، این میزان توجه و تمرکز شما به بچه‌ها، ریشه‌اش از کجاست؟ از اهمیتی که بچه‌ها دارند. وقتی ازدواج کنید ولی نتوانید برای فرزندان وقت بگذارید، به او فرصت دهید و در کنارش باشید، رشدش را ببینید، لحظه‌به‌لحظه زندگی او را ببینید و وقت بگذارید... وقتی این را ندارند، نمی‌توانید موجودی را به دنیا بیاورید و از کنارش بگذرید. تنها صاحبش باشید به‌عنوان مالک، مادر و پدر. به خاطر همین همیشه این ارزش برایم وجود داشت که خیلی سخت است آدم بچه‌هایی را بیاورد ولی نتواند کنارشان باشد. به‌همین‌دلیل این مسئولیت را پذیرفتم، چون مسئولیت سختی بود. طبیعتا چون ازدواج هم نکردم، برابرم موضوع بچه‌ها همیشه مهم‌ترین مسئله زندگی است. فکر می‌کردم اگر می‌خواهید وارد زندگی شوید و بخواهید ازدواج کنید، باید در مقابلش، درباره فرزندان‌کی به به دنیا می‌آورد.

مسئول باشید. این مسئولیت در کلمه نیست؛ در بودن لحظه‌به‌لحظه کنار بچه است. چون بچه‌ای که به دنیا می‌آید، تا زمانی که به پنج‌سالگی برسد، شخصیت او شکل می‌گیرد. تمام لحظه‌ها را در ذهنش ثبت می‌کند. یک لوح خیلی پاک و روشن و سفید است. همین‌طور روی آن می‌ماند. اگر یکباره خراشی روی این لوح بیفتد و اتفاقی بیفتد، دیگر نمی‌توان درستش کرد.

❖ بله واقعا، البته گفتن این یک انتخاب است، خیلی‌ها در نسل‌های بعدی...

البته خیلی‌ها که چیزی دیگر نشان می‌دهند.

❖ خیلی‌ها، دلیلی را که فرمودید، به شکل‌های مختلف مطرح می‌کنند که کاملا محترم است. الان واقعا درک می‌کنم که این دلیل، حتی می‌تواند خیلی قوی‌تر باشد که اگر نمی‌توانید آن مسئولیت را درست انجام دهید، انجام ندهید.

نمیدم. نمی‌شود که فقط فرزند... می‌خواهید بچه داشته باشید که چه شود؟ بگویند شما بچه دارید؟ اصلا نباید این مسئولیت را بپذیرفت، وقتی نمی‌توانید جواب‌گوی نیازهای او باشید، چه به لحاظ اقتصادی، چه عاطفی، چه روحی و روانی. همه چیز را که در نظر می‌گیریم، می‌بینیم نمی‌توانیم، بنابراین بچه خیلی راحت بعدا از شما می‌پرسد چرا من را به دنیا آوردید؟

❖ باید دلیل داشته باشیم.

باید دلیل داشته باشیم. وقتی دلیلی ندارید... اینکه فقط پول غذا بدهید، بهترین غذا را بگیرید، لباس بگذارید، ورزش و کلوب هم بفرستید. ولی آن قسمت‌هایی که می‌خواهد پدر را بغل کند، با حرف بزند، درد دل کند و بگوید امروز برایم این اتفاق افتاد، احساس کند پدر گوش می‌دهد، واکنش نشان نمی‌دهد، او را ناگهان پرت نمی‌کند. می‌تواند او را بغل کند، بوسیدن و بغل‌گرفتن را به فرزندش یاد دهد. مادر نیز همین‌طور است که بتواند درد دل کند، حرف بزند، بتواند در مشکلی که دارد، مشارکت کند. بتواند درست راهنمایی کند، بتواند حرف بزند و اجازه دهد فرزندش حرف بزند. این خیلی سخت است. باید زمان بگذارید. نمی‌توانید بگویید الان نمی‌توانم، برای بعد بماند. او در آن لحظه، جواب می‌خواهد.

❖ بله، واقعا همین‌طور است.

بچه این‌طور است که واقعا آنها که این‌قدر می‌توانند با این حساسیت... چون من خیلی حساس هستم و حساسیت من درباره این موضوع خیلی زیاد است. به‌همین‌دلیل نمی‌توانم ساده از موضوع بگذرم. گفتم وقتی عکس‌های شما را دیدم که با بچه خود این حرف‌ها را می‌زنید، اینها خیلی ارزشمند است. بچه‌ها واقعا به این محبت واقعی نیاز دارند، چه به پدر و چه به مادر. ولی همیشه بچه‌ها را دوست دارم؛ همیشه.

❖ بله، مشخص است، زندگی خودتان را هم باید همین گذاشته‌اید. محمدرضا غفاری در رؤیای خیس، اولین بازی او بود، نوجوانی بود که اولین بازی او بود. او فیلم شما شروع کرد. درباره انتخاب او مقداری بگویید.

زمانی که می‌خواستم فیلم رؤیای خیس را بسازم، طبیعتا دنبال یک پسر ۱۷،۱۶‌ساله و دختر ۱۵،۱۴‌ساله بودم. تست و آزمون خیلی گسترده‌ای هم داشتم. همه این بچه‌ها که الان بازیگران خیلی خوبی هم شده‌اند، برای این تست آمده بودند. ولی من به آدمی فکر می‌کردم که خیلی شکننده باشد، خیلی شکننده. چون این بچه با مادر زندگی کرده بود و همیشه در کشمکش بین پدر و مادر حاضر بود. وقتی با پدر بود، کشمکش بین پدر و مادر را می‌دید؛ به‌همین‌دلیل یک موجود شکننده می‌خواستم. چیزی که از این دو آدم می‌توانست به وجود آید، یک آدم قوی و محکم نمی‌توانست به وجود بیاید. وقتی با این بود و با آن بود، گاهی می‌گفت پیش این هستم، به او هم می‌گفت پیش آن هستم. همیشه این وسط سرگردان بود که با چه کسی است؛ با چه کسی باید باشد. به‌همین‌دلیل دو نفر را در این آزمون انتخاب کردم. البته چرا ده نفر بعد از ۵۰۰، ۶۰۰ نفری که آمده بودند، انتخاب کردم. خود معمرا غفاری کسی بود که ول‌کم ما نبود. اصلا ول نمی‌کرد. ورزش را بالا برد، ورزش را پایین آورد، خیلی کارها کرد. این پرسوه شش، هفت‌ماهه برای انتخاب بازیگر بود. او را انتخاب کردم، چون دیدم آن شکنندگی لازم را که می‌خواستم، بین پدر و مادر دارد و همیشه دائم چشم‌هایش پرت بود. با کوچک‌ترین چیزی که در زندگی‌اش اتفاق می‌افتاد، می‌شکست. من چنین موضوعی می‌خواستم که بگویم نتیجه این نوع نبود تعادل در ازدواج، این است؛ بچه‌ای که هیچ‌وقت نمی‌تواند روی پای خودش باشد؛ همیشه گیر این و آن است، اما خودش هیچ‌گاه تصمیم‌گیر نیست، چون نشده که این تصمیم‌گیری در به او وجود بیاید.

خانم افسانه پاکرو، ایشان هم اولین بازی‌شان بود. هر دو را من انتخاب کردم. در این زمینه معمولا کار کرده‌ام، چه در انتخاب علیرضا رضاییان برای فیلم رابطه که خودش ناشنا بود، چه در انتخاب عطیه معصومی در پرندۀ کوچک خوشبختی که خودش ناشنا بود، چه درباره انتخاب این دو نفر، چه درباره انتخاب لاله مرزبان در زیر سقف دودی که البته نقش کوتاهی در هیس! دخترها فریاد نمی‌زنند داشت. صحنه خیلی کوتاهی بود.

❖ پس خانم مرزبان را هم شما معرفی کردید.

بله، ایشان هم با فیلم زیر سقف دودی آمدند. همین‌طور ابوالفضل میری، پسرانی بود که در زیر سقفی دودی، بازی کرد. اینها همه فیلم‌اولی بودند. به‌اضافه علی احمدی‌فر در فیلم بچه‌های ابدی. پسر سندروم داوئی که در فیلم بچه‌های ابدی بود. چه خاطره‌هایی دارم.

❖ درباره دو، سه آدم هم صحبت کنیم که پادشان را گرامی بداریم. مثلا در «رابطه»، که بازیگرانی بودند که دیگر بین ما نیستند. مثلا خانم خورش، آقای روح‌اله امامی که تدوینگر خیلی از کارهای شما بودند.

آقای مهراد دانش، آقای پورحسینی، آقای شبکیایی.

❖ در رابطه، خانم ودادیان، آقای پورحسینی، آقای شبکیایی، بله، واقعا بهترین‌های‌مان بودند.

❖ چه‌کست عجیب‌وغریب و خوبی داشتید؛ آقای تارخ، خانم روستا، خانم جمیله شیخی، خانم شهلایخی، آقای فخمی که فیلم‌بردار بودند، آقای روح‌اله امامی که تدوینگر چند کار شما بودند. آقای فتحعلی اویسی، همه از دنیا رفته‌اند. کمی درباره آقای شبکیایی حرف بزنید. چون هم عبور از غبار را با ایشان کار کردیم، هم رابطه را. آقای شبکیایی با هانوم، خیلی در ذهن مانده است. اما واقعا تصویری که از ایشان دارم، «رابطه» است که آن شکل متفاوتی که از یک بازیگر سراخ داریم، آنجا در ذهنم مانده است. این معلم، ارتباطی که با آقای رضاییان می‌گیرد، خیلی جذاب است.

آقای شبکیایی... خسرو شبکیایی یک انسان فوق‌العاده بود. قبل از اینکه بازیگر خوبی باشد... می‌دانید برای کارکردن با انسانی که مغولیت دارد، باید عاشق باشید. باید همان‌قدر به او احترام بگذارید که به آدمی که این مغولیت را ندارد. نمی‌توانید فرق بگذارید بین آدمی که نمی‌تواند جواب شما را بدهد، فقط گاتانان می‌کند یا اگر می‌خواهد حرف بزند، صداي بد، صوت نامفهوم و شاید حتی آزاردهنده‌ای داشته باشد که بخواهد چیزی بگوید؛ حتی ممکن است گوش‌تان را هم بگیرد. اما اگر عاشق باشید، نگاهش می‌کنید و به او گوش می‌کنید؛ چه می‌گوید. دقت می‌کنید تا پیدا کنید چطور باید بسه او جواب دهید و چه کار کنید و او چه می‌گوید. من

خسرو شبکیایی را در نمایش‌هایی که در تئاتر شهر داشت، دیدم و با هم‌دیگر صحبت کردیم. علاقه‌مند شدم، چون کارش را دوست داشتم. شخصیت او را دوست داشتم. دنبال کسی می‌گشتم که عاشق باشد و بداند باید با این بچه‌ها زندگی کند تا وقتی بتواند آنها را جذب کند. چون باید با آنها بازی کند و آنها هم باید به او واکنش نشان دهند. به‌همین‌دلیل یک زندگی را با هم آغاز کردیم. شش ماهی در رفت‌وآمد بودیم، بین منزل این بچه‌های ناشنا او می‌رفتم و زندگی می‌کردیم، با آنها به مدرسه می‌رفتم. بعد زبان اشاره و زبان همین بچه‌ها را یاد می‌گرفتم؛ به‌همین‌دلیل خسرو با عشق تمام، همه این کارها را کرد. آمد و آن‌قدر با آن بچه دوست شد، آن‌قدر رابطه خوبی برقرار کرد. واقعا می‌خواهم بگویم این آدم آن‌قدر احترام قائل بود برای بچه‌ای که می‌خواستست روبه‌روی او بازی کند... فرقی نمی‌کرد او کیست؛ بازیگر در چه یک در کنارش است یا بچه، این‌همه وقت می‌گذاشت؛ بنابراین خسرو شبکیایی موجودی بی‌بدیل و یگانه بود، دیگر شبیه به او را خیلی ندیدم. کسانی نزدیک به او آمدند که آنها را دوست داشتم، مثلا یکی از آنها خود شهاب حسینی است که خیلی دوستش دارم. انسان بسیار شریف و خوبی است. ولی خسرو یک‌دانه بود. همیشه وقتی می‌آمد، اولین کار این بود که سلام او را آبدارچی و احترام به آبدارچی آغاز می‌شد تا بقیه آدم‌ها؛ تا آن بچه معولول و دیگران.

❖ واقعا خیلی زیاد در رابطه، لحظه‌های عجیب‌وغریبی خلق کردند، همراه با آقای رضاییان. در عبور از غبار هم با شما کار کردند.

بله، در عبور از غبار هم همین‌طور... در همه فیلم‌های من، خسرو یک معلم است. چون نقش معلم همیشه برایم جذاب بوده است. رابطه، پرندۀ خیلی جالبی داشت. معلمی بود که از پرورشگاه شروع کرده بود. پدر و مادر نداشت، خودش هم در پرورشگاه زندگی کرده بود. خیلی نقش حساسی بود. خسرو خیلی خوب از عهده‌اش برآمد. مردم هم این‌قدر دوستش داشتند. واقعا روشش شاد باشد، بادش همیشه گرامی باشد.

❖ درباره خانم روستا هم بگویید. فکر می‌کنم ایشان هم قبل از این، بازی نکرده بود یا نمی‌دانم آید.

خانم روستا، شاید بهترین کارش در پرندۀ کوچک خوشبختی بود.

❖ بله، همه آن را به یاد دارند.

باور نمی‌کنید که با او ساعت‌ها تمرین خیلی زیادی می‌کردیم. همیشه کار من این‌طور است که با تمرین شروع می‌شود. ولی در کار رابطه و پرندۀ، اصلا چیز دیگری بود. چون همه آنها ناشنا بودند، بنابراین باید آنها را می‌فهمیدید که بتوانید با آنها بازی کنید. کار کنید، حرف بزنید و زندگی کنید. جشنواره داده بودم. اولی الف شد. همه فیلم‌های قبلی من هم الف بودند. سر صحنه قدم می‌زدند. ما ساعت‌ها تا حدود ۱۱،۱۰ شب تمرین می‌کردیم. از چهار بعدازظهر تا ۱۱،۱۰ شب، هر روز، او عاشقانه می‌آمد و کارش را انجام می‌داد. در فیلمش هم کلاسا حس می‌شود؛ یعنی این عشق را کاملا می‌بینید که چطور بچه را به کمال می‌رساند.

❖ با آن صدای خاششان، اصلا خیلی عجیبی به‌وجود آورده بودند. مخصوص سانس ریز باران که آدم پاش نمی‌روند.

بله، آن صدای خاص، خیلی کمک می‌کرد. اصلا زن فوق‌العاده‌ای بود. خیلی خیلی عاشقی کارش بود. با حساسیتی، تمام لحظه‌ها را زندگی می‌کرد. خیلی خاص. اصلا نمی‌توانم بگویم، چیزهایی شبیه به خسرو شبکیایی هم در درونش بود که موقع تمرین و موقع بازی، همه چیز فراموش می‌شد.

فقط آن لحظه، کار بود.

❖ می‌توان درباره تیر باران که آدم پاش می‌روند، آقای تارخ، خانم شیخی و... صحبت کرد.

بله، همه خوب بودند. از کارکردن با خیلی از این بازیگران لذت بردم. **❖ خیلی از بازیگران در چه یک ما، با شما کار کردند و در فیلم‌های شما جایزه گرفتند. آقای رادان، خانم میرزا زارعی، آقای شهاب حسینی.**

خانم افسر اسدی هم در عبور از غبار جایزه گرفتند و خانم بهرام هم در بچه‌های ابدی.

❖ برنامه دوره‌می با حضور شما ضبط شد، این را چون جای دیگر شنیدم، خواستم از خودتان بپرسم. این‌طور که پرسیدم و شنیدم، شاید جدا از برنامه آقای ملک‌مطیعی - روح‌شان شاد - که هیچ‌وقت هم بخشش داند و امیدوار بودند بخش شود اما نشند، برنامه شما هم بخش نشد. آقای مدیری گفتند تمام برنامه‌ها ما جز برنامه خانم درخشندۀ بخش شد. چرا آن برنامه بخش نشد. روایت شما را می‌خواهم بشنوم.

حتما خودشان به شما گفته‌اند.

❖ کمی گفتند، ریزش را نمی‌دانم. فقط می‌دانم بخش نشد.

بله، واقعا خیلی ناراحت شدم. نمی‌خواستم بروم. خیلی دنبال این قضایا نیستم که به برنامه‌ها بروم. ولی وقتی با هم صحبت کردیم، قبول کردم و گفتم می‌آیم. به تلویزیون رفتم. آنجا اولین چیزی که گفتند، این بود که چیزی روی موی‌های خود بگذارید که دیده نشود. گفتم همیشه این‌طور هم در جامعه هستم، همیشه این‌طور هستم. هیچ‌وقت چیزی جلوی موی‌ها نمی‌گذارشتم. نمی‌خواهم دورو باشم. من این‌طور هستم، چه با مردم که من را این‌طور دیده‌اند و چه خودم که این‌طور هستم. شما ببینید اگر مشکلی نیست، بمانم. اگر نه بروم. با مدیر شبکه صحبت کردند، ایشان موافقت کرد؛ ضبط کردیم. بعد از ضبط، تعجب کردم که به‌هرحال چرا پخش نشد. بعد گفتم پس صحبت کنید. اما بعد چه؟ گفتند اشکال پیدا شده است. چه اشکالی؟

❖ حرف‌هایی که آنجا زدید؟

چرا، تنها چیزی که توانستم فکر کنم، همین است. چون در آن برنامه دوه‌می، از دو چیز حرف زدم. یکی درمورد جوان‌های زندانی بود که اینها به دلیل‌های مختلف در زندان هستند. این را گفتم که اگر حساب کنیم، برای هر نفری که در زندان است، طبق صحبت‌های که قوه قضائیه می‌گوید، صد میلیون تومان برای هر نفر در سال هزینه می‌شود. گفتم برای اینکه این صد



عکس: سپهرناکی شادون

میلیون تومان را ندهیم، شرایطی را به وجود بیاوریم که برای جوان‌ها کار ایجاد کنیم، بگذاریم شغل و موقعیت کاری داشته باشند. این موقعیت کاری اگر باشد، طلاق هم در آن شاید نباشد، شاید ازدواج هم باشد. جرائم دیگری هم ممکن است اتفاق نیفتد. پس برای آنها کار ایجاد کنیم. همین‌طور بحث‌هایی که از نظر اجتماعی درمورد جوان‌ها مطرح شد که آنجا صحبت کردم. چون اصلا رزور خاصی بود. درمورد جرائم و جوانان گفتم، مورد دیگر، درست زمانی بود که در سریل ذهاب، زلزله آمده بود. آنجا برای مدتی رفتم تا کمک‌ای داشته باشم. به کرمانشاه رفته بودم. می‌دانید که خودم اهل آنجا هستم. هوا گرم بود. آنجا عرق زیاد دارد، با کانکس‌هایی که به آنها داده بودند، فضای خیلی بدی ایجاد شده بود. هم عرق پيدا شده بود و داخل می‌آمد، هم اینکه آن‌قدر آنجا گرم بود که نمی‌شد ماند و شب خوابید، مقداری بحث کردم قرار شد پولی به آنها داده شود که خانه‌هایشان را بسازند. ولی مبلغی که به آنها داده بودند، نفری پنج میلیون تومان بود. به این پنج میلیون تومن حتی نمی‌شد؛ پی اصلی خانه را بکنند. کاش واقعا می‌توانستیم به‌طور جدی به اینها وام بدهیم که صاحب خانه شوند و بتوانند در خانه‌های واقعی زندگی کنند، این مسئله را هم مطرح کردم. این دو موضوع بود. پرسیدم برای چه باید بایلم؟ گفتند اشکال پیدا شده است. گفتم نه، احتمالا موردی بوده است. گفتم اگر بایلم، به‌ازم همین حرف‌ها را خواهم زد. چیز دیگری نیست. بعد هم گفتند نه، بحث حجاب... من گفته بودم که اگر می‌خواهید... از اول گفتم. سؤال کردند، گفتند باشد. به این دلیل پخش نکردند، من خیلی ناراحت شدم. فکر نمی‌کردم، واقعا فکر نمی‌کردم این برنامه را به این دلیل‌ها پخش نکنند.

❖ چه عجیب، راستی شما بعد از زمان از دست‌رفته، حدود ۱۰ سال کار نکردید. چرا؟

به‌خاطر اینکه داستان خیلی زیاد است. شما می‌خواهید همه‌چیز را از من بپرسید. ۱۰ سال تمام کار نکردم، جرم من چه بود؟

❖ چرا واقعا؟ از سال ۶۸ تا ۷۷ که عشق بدون مرز را ساختید...

گفتند یک فیلم فمینیستی ساختی که از میدان محسنی به پایین‌تر نرفته است. این را آقای انوار مطرح کردند در جلسه‌ای که هر سال بعد از اینکه جشنواره تمام می‌شد، می‌آمدند و برای تهیه‌کنندگان صحبت می‌کردند؛ اینکه چه مسائلی هست، راه و روش چه باشد و... گفتند بله، فیلمی که هست که این فیلم، از میدان محسنی به پایین‌تر نرفته است. یعنی خیلی شیک و مدرن است. فکر کردم مگر می‌خواستم درمورد فقر اقتصادی صحبت کنم؟ می‌خواستم درمورد فقر فرهنگی صحبت کنم. اینکه چرا زنی که نمی‌تواند بچه‌دار شود، باید مورد هجمه قرار گیرد؟ بحتم تغییر نگاه بود و اینکه چطور می‌شود نگاه را تغییر داد، با این موضوع. به‌همین دلیل، در آن ۱۰ سال، یک جیم دادند. آن فیلم الف شد. آن سال، دو فیلم به جشنواره داده بودم. اولی الف شد. همه فیلم‌های قبلی من هم الف بودند. این چهارمین فیلم من بودم که به من جیم دادند. حدود ۳۰ دقیقه از فیلم را هم کردم کردند. بعد از آن بود که هر چه بردم، ساخته نمی‌شد. بعد از آن، ۱۰ سال بیکار بودم. مگر چند سال قرار است عمر کنیم؟

❖ امیدوارم تلاش دیگری کنید. کاش شرایط آن فراهم شود، شما هم فیلم بسازید. دیگری هم که اسمشان را بریدم یا نبردم، آنها هم فیلم بسازند، بگذریم، از این دو سه بازیگرتان، آقای رضاییان در رابطه، عطیه معصومی و دوست دیگر در بچه‌های ابدی که اسمش بادم رفت...

علی احمدی‌فر.

❖ از اینها خبر دارید؟ می‌توانید کوتاه بگویید هر‌کدامشان الان کجا هستند؟ می‌خواهم بدانم این فیلم‌ها چه تأثیری برای آنها داشت.

اتفاق خوبی برای علی احمدی‌فر افتاد. این بود که به‌خاطر اینکه جایزه بهترین بازیگر را گرفت، ما در فستیوال کودکان، هم در جای دیگر، این سندی شد که توانست با آن، در انجمن سندروم دان کاتاد، پذیرفته شود. به او و پدر و مادرش هم اقامت بدهند که بتواند آنجا بی‌رود و ادامه دهد. این بزرگ‌ترین ستاوردی بود که برای من اتفاق افتاد. در زندگی که علی توانست کمی بیشتر راه بروی، کمی بیشتر حرکت کند و بیشتر بتواند به زندگی خود ادامه دهد.

❖ جعفر دلی، آن دو دوست دیگر چطور؟

علیرضا رضاییان که خوب است، کار می‌کند، زندگی او هم می‌گذرد.

❖ خانواده‌دارد؟

بله، خانواده دارد، یک دختر و یک پسر دارد. عطیه معصومی هم همین‌طور، سه بچه دارد. رابطه خیلی خوبی با هم‌دیگر داریم. هم‌سرش هم یک ناشناوست، اما بچه‌هایش شنوا هستند.

❖ جعفر خوب، خیلی ممنون از شما.